



بررسی آیه ۱۲۴ سوره بقره

وصف امامت در این دو آیه وصف تعریف است. می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند. از سوی دیگر، همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده است که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می‌گیرد. این امر همان است که در یک جا درباره‌اش فرموده: «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» * فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون: «امر او وقتی اراده چیزی کند، تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود. پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست» (یس/ آیه ۸۳ و ۸۲). نیز فرموده است: «و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر»: «امر ما جز یکی نیست، آن هم چون چشم بر هم زدن» (قمر/ آیه ۵۰).

امر الهی که آیه اول آن را ملکوت نیز خوانده،

آن حقیقتی که تحت عنوان امامت در قرآن است چیست؟ نخست باید دانست، قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد، دنبالش متعرض هدایت می‌شود؛ تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند. از آن جمله، در ضمن داستان‌های ابراهیم(ع) می‌فرماید: و هبنا له اسحاق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین * و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا: «ما به ابراهیم، اسحاق را دادیم و علاوه بر او یعقوب را هم دادیم، و همه را صالح قرار دادیم و مقرر کردیم که امامانی باشند تا به امر ما هدایت کنند...» (انبیاء/ آیه ۷۳ - ۷۲). نیز می‌فرماید: «و جعلنا منهم ائمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآياتنا یوقنون»: «و ما از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند و این مقام را بدان جهت یافتند که صبر می‌کردند و به آیات ما یقین داشتند» (سجده/ آیه ۲۴).

وجه دیگر از خلقت است که امامان با آن با خدای سبحان مواجه می‌شوند. امر خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل، و همان چیزی است که مراد به کلمه (کن) آن است و آن غیر از وجود عینی اشیا چیز دیگری نیست. امر در مقابل خلق یکی از دو وجه هر چیز است. خلق آن وجه هر چیز است که محکوم به تغییر و تدریج و انطباق بر قوانین حرکت و زمان است، ولی امر در همان چیز، محکوم به این احکام نیست.

و کوتاه سخن آنکه امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنان صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی ایجاد هدایت دانسته، درباره هدایت انبیا و رسل و مؤمنان و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است می‌فرماید: «و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم فیصل الله من یشاء و یهدی من یشاء». «و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر به زبان قومش، تا برایشان بیان کند. سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می‌کند» (ابراهیم/ آیه ۴).

و درباره راهنمایی مؤمن آل فرعون فرموده: «و قال الذی آمن: یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد»: «و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم! مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون کنم» (غافر/ آیه ۳۸) و نیز درباره وظیفه عموم مؤمنان فرموده: «و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»: «چرا از هر فرقه طائفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در غربت تفقه در دین کنند، و در نتیجه وقتی به سوی قوم خود برمی‌گردند، ایشان را بیم دهند، باشد که قومش بر حذر شوند» (توبه/ آیه ۱۲۲). به زودی، این تفاوت که گفتیم میان دو هدایت هست، با بیان بیشتر و روشن‌تری تبیین می‌شود. پس دیگر کسی نکوید چرا امر در آیه ۷۳ انبیا و ۲۳ سجده را به معنای ارائه طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم(ع) در همه عمر این هدایت را داشت.

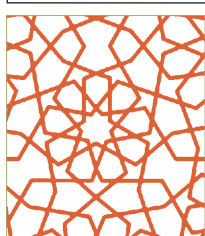
مطلب دیگری که باید تذکر داد، این است که

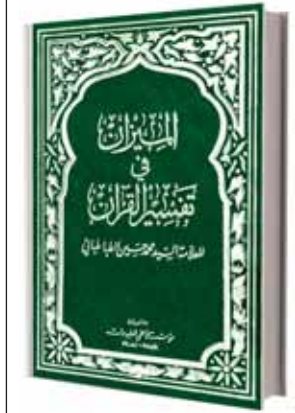
خدای تعالی برای موهبت امامت سببی معرفی کرده و آن عبارت است از صبر و یقین. او فرموده است: «لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» الحق، که به حکم این جمله، ملاک در رسیدن به مقام امامت، صبر در راه خداست. فراموش نشود که در این آیه صبر مطلق آمده است و در نتیجه می‌رساند که شایستگی مقام امامت در برابر تمامی صحنه‌هایی که برای آزمایششان پیش می‌آید تا مقام عبودیت و پایه بندگی‌شان روشن شود، صبر می‌کنند، در حالی که قبل از آن پیشامدها دارای یقین هم هستند.

حال باید ببینیم این یقین چه یقینی است؟ و چون سراغ آن را از قرآن می‌گیریم، می‌بینیم درباره همین حضرت ابراهیمی که در آخر به مقام امامتش رسانیده است، می‌فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین»: «و ما این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا چنین و چنان شود و نیز از یقین‌کنندگان شود» (انعام/ آیه ۷۵). و این آیه به‌طوری که ملاحظه می‌فرمایید، به ظاهرش می‌فهماند که نشان دادن ملکوت به ابراهیم(ع) مقدمه بوده برای اینکه نعمت یقین را بر او اضافه فرماید. پس معلوم می‌شود یقین هیچ وقت از مشاهده ملکوت جدا نیست، همچنان که از ظاهر آیه «کلا لو تعلمون علم الیقین * لترون الجحیم»: «نه، اگر شما به علم یقین می‌دانستید، حتما دوزخ را خواهید دید» (تکواثر، آیه ۶ - ۵) و آیات «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون * کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون»، تا آنجا که می‌فرماید «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین * و ما ادراک ما علیین * کتاب مرقوم * یشهده المقربون»: «نه، این‌ها همه بهانه است. علت واقعی کفرشان این است که اعمال زشتشان بر دل‌هاشان چیره گشت، نه، ایشان امروز از پروردگار خود در پس پرده‌اند تا آنجا که می‌فرماید: نه، به درستی که کتاب ابرار در علیین است و تو نمی‌دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده که تنها مقربین آن را می‌بینند» (مطففین، ۲۱ - ۱۴).

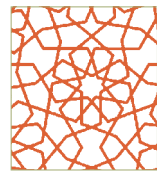
این معنا استفاده می‌شود. چون این آیات دلالت دارد بر اینکه مقربین کسانی هستند که از پروردگار خود در حجاب نیستند. یعنی در دل پرده‌ای مانع از دیدن پروردگارشان ندارند و این پرده عبارت است از معصیت و جهل، شک و دلواپسی. بلکه آنان اهل یقین به خدا هستند و

امام
هدایت‌کننده‌ای
است که با امری
ملکوتی که در
اختیار دارد
هدایت می‌کند.
پس امامت از
نظر باطن نحوه
ولایتی است که
امام در اعمال
مردم دارد





دل‌ها و اعمال
نیز مانند سایر
موجودات دارای
دو ناحیه است:
ظاهر و باطن. و
چون گفتیم باطن
دل‌ها و اعمال
برای امام حاضر
است، لاجرم امام
به تمامی اعمال
بندگان، چه خیر
و چه شر، آگاه
است؛ گویی
هر کس هر چه
می‌کند در پیش
روی امام می‌کند



کسانی هستند که علیین را می‌بینند، همچنان که دوزخ را می‌بینند.

و سخن کوتاه اینکه امام باید انسانی دارای یقین باشد؛ انسانی که عالم ملکوت برایش مکشوف باشد و با کلماتی از خدای سبحان برایش محقق گشته باشد. در سابق هم گذشت که گفتیم ملکوت عبارت است از همان امر و امر عبارت است از ناحیه باطن این عالم.

و با در نظر گرفتن این حقیقت به خوبی می‌فهمیم که جمله «یهدون بامرنا» دلالتی روشن دارد بر اینکه آنچه امر هدایت بدان متعلق می‌شود، عبارت است از دل‌ها و اعمال و حقیقت آن پیش رویش حاضر است و از او غایب نیست. و معلوم است که دل‌ها و اعمال نیز مانند سایر موجودات دارای دو ناحیه است: ظاهر و باطن. و چون گفتیم باطن دل‌ها و اعمال برای امام حاضر است، لاجرم امام به تمامی اعمال بندگان، چه خیر و چه شر، آگاه است؛ گویی هر کس هر چه می‌کند در پیش روی امام می‌کند. و نیز امام مهیمن و مشرف بر هر دو سبیل، یعنی سبیل سعادت و سبیل شقاوت است. خدای تعالی در این باره می‌فرماید: «یوم ندعوا کل أناس بإمامهم»: «روزی که هر دسته مردم را با امامشان می‌خوانیم» (اسرا/ آیه ۷۱). منظور از این امام، امام حق است، نه نامه اعمال، که بعضی‌ها از ظاهر آن پنداشته‌اند.

پس به حکم این آیه، امام کسی است که در روزی که باطن‌ها ظاهر می‌شود، مردم را به طرف خدا سوق می‌دهد، همچنان که در ظاهر و باطن دنیا نیز مردم را به سوی خدا سوق می‌داد. و آیه شریفه علاوه بر این نکته، این را نیز می‌فهماند که مقام امامت پستی نیست که دوره‌ای از دوره‌های بشری و عصری از اعصار از آن خالی باشد، بلکه در تمام ادوار و اعصار باید وجود داشته باشد، مگر اینکه نسل بشر به کلی از روی زمین برچیده شود. خواهی پرسید: این نکته از کجای آیه استفاده می‌شود؟ می‌گوییم از کلمه (کل اناس) این جمله می‌فهماند، در هر دوره و هر جا که انسان‌هایی باشند، امامی نیز هست که شاهد بر اعمال ایشان است.

و معلوم است که چنین مقامی، یعنی مقام امامت، با این شرافت و عظمتی که دارد، هرگز در کسی یافت نمی‌شود، مگر آنکه ذاتاً سعید و پاک باشد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «أفمن یهدی إلى الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی»: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند،

سزاوارتر است به اینکه مردم پیروی‌اش کنند؟ یا آن کس که خود محتاج به هدایت دیگران است، تا هدایتش نکنند، راه را پیدا نمی‌کند؟» (یونس/ آیه ۳۵).

توضیح اینکه در این آیه میان هادی به سوی حق، و بین کسی که تا دیگران هدایتش نکنند راه را پیدا نمی‌کند، مقابله انداخته، و این مقابله اقتضا دارد که هادی به سوی حق کسی باشد که چون دومی محتاج به هدایت دیگران نباشد، بلکه خودش راه را پیدا کند. نیز این مقابله اقتضا می‌کند که دومی نیز مشخصات اولی را نداشته باشد، یعنی هادی به سوی حق نباشد.

از این دو مطلب دو نتیجه عاید می‌شود:

اول اینکه امام باید از هر ضلالت و گناهی معصوم باشد، و گرنه مهدی به نفس نخواهد بود، بلکه محتاج به هدایت غیر خواهد بود. و آیه شریفه از مشخصات امام این را بیان کرد: که او محتاج به هدایت احدی نیست، پس امام معصوم است. همچنان که در سابق نیز این نکته را گفتیم.

آیه شریفه «و جعلناهم أئمة یهدون بامرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین»: «ایشان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و به ایشان وحی کردیم فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات را، و ایشان همواره پرستندگان مایند» (انبیا/ آیه ۷۳). نیز بر این معنا دلالت دارد، چون می‌فهماند، عمل امام هر چه باشد، خیراتی است که خودش به سوی آن‌ها هدایت شده، نه به هدایت دیگران، بلکه به هدایت خود و به تأیید الهی و تسدید ربانی. چون در آیه نمی‌فرماید: «و أوحینا إلیهم ان افعلوا الخیرات» ما به ایشان وحی کردیم که خیرات را انجام دهید، بلکه فرموده: «فعل الخیرات» را به ایشان وحی کردیم. میان این دو تعبیر فرقی است روشن، زیرا در اولی می‌فهماند که امامان آنچه می‌کنند خیرات و موجی باطنی و تأیید آسمانی است. اما در وحی این دلالت نیست. یعنی نمی‌فهماند که این خیرات از امامان تحقق هم یافته، تنها می‌فرماید: ما به ایشان گفته‌ایم کار خوب کنند، و اما کار خوب می‌کنند یا نمی‌کنند، نسبت به آن ساکت است. در تعبیر دومی، فرقی میان امام و مردم عادی نیست، چون خدا به همه بندگان دستور داده کار خوب کنند. البته بعضی می‌کنند و بعضی نمی‌کنند، ولی تعبیر اولی می‌رساند که این دستور را انجام هم داده‌اند و جز خیرات چیزی از ایشان سر نمی‌زند.

دوم اینکه، عکس نتیجه اول نیز به دست می‌آید و آن این است که هر کس معصوم نباشد، او امام و هادی، به سوی حق نخواهد بود.

با این بیان روشن گردید که مراد به کلمه «ظالمین» در آیه مورد بحث (که حضرت ابراهیم درخواست کرد که امامت را به ذریه من نیز بدهد، و خدای تعالی در پاسخش فرمود: این عهد من به ظالمین نمی‌رسد، مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، هر چند آن کسی که یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد، حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد و چه اینکه در ابتدا باشد، و بعد توبه کرده و صالح شده باشد، هیچ یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند. پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک‌ترین ظلمی مرتکب نشده باشد.

در اینجا بد نیست به یک سرگذشت اشاره کنم و آن این است که شخصی از یکی از استادان ما پرسید به چه بیانی این آیه دلالت بر عصمت امام دارد و او در جواب فرمود: «مردم به حکم عقل از یکی از چهار قسم بیرون نیستند و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست. یا در تمامی عمر ظالم‌اند. یا در تمامی عمر ظالم نیستند. یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه‌کارند. و یا برعکس، در اول صالح و در آخر ظالم‌اند. ابراهیم (ع) شأنش اجل از این است که از خدای تعالی درخواست کند که مقام امامت را به دسته اول و چهارم از ذریه‌اش بدهد، پس به‌طور قطع دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نیست. باقی می‌ماند دوم و سوم، یعنی آن کسی که در تمامی عمرش ظلم نمی‌کند، و آن کسی که اگر در اول عمر ظلم کرده، در آخر توبه کرده است. از این دو قسم، قسم دوم را خدا نفی کرده، باقی می‌ماند یک قسم و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده. پس از چهار قسم بالا دو قسمش را ابراهیم از خدا نخواست، و از دو قسمی که خواست، یک قسمش مستجاب شد، و آن کسی است که در تمامی عمر معصوم باشد.

از بیانی که گذشت، چند مطلب روشن شد:

اول: امامت معصوم مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین و جعل شود.

دوم: امام باید به عصمت الهی معصوم بوده باشد.

سوم: زمین، مادامی که موجودی به نام انسان روی آن هست، ممکن نیست از وجود امام معصوم خالی باشد.

چهارم: امام باید مؤید از طرف پروردگار باشد.
پنجم: اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام معصوم پوشیده نیست و امام بدان چه مردم می‌کنند آگاه است.

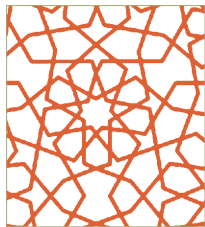
ششم: امام معصوم باید به تمامی مایحتاج انسان‌ها علم داشته باشد؛ چه در امر معاش و دنیایشان و چه در امر معاد و دینشان.

هفتم: محال است با وجود امام معصوم کسی پیدا شود که از نظر فضائل نفسانی مافوق امام باشد. و این هفت مسئله از امهات و رئوس مسائل امامت است که از آیه مورد بحث، در صورتی منضم به آیات دیگر شود، استفاده می‌شود (و خدا راهنما است).

حال خواهی گفت: «اگر هدایت امام به امر خدا باشد، یعنی هدایتش به سوی حق باشد، که آن هم ملازم به هتدای ذاتی اوست، همچنان که از آیه «أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع...» (سوره یونس: ۳۵) استفاده گردید، باید همه انبیا امام هم باشند، برای اینکه نبوت هیچ پیامبری جز با اهتداء از جانب خدای تعالی و بدون اینکه از کسی بگیرد و یا بیاموزد، تمام نمی‌شود، و وقتی بنا شد موهبت نبوت مستلزم داشتن موهبت امامت باشد، دوباره اشکال عود می‌کند و به خودتان برمی‌گردد که با آنکه حضرت ابراهیم سال‌ها بود مقام نبوت داشت، و به حکم گفتار شما امامت را هم داشت، دیگر چه معنا دارد به او بگویید حالا که خوب از امتحان درآمدی، تو را امام می‌کنیم.

در جواب می‌گوییم، آنچه از بیان سابق به دست آمد، بیانی که از آیه استفاده کردیم، تنها این بود که هدایت به حق که همان امامت است، مستلزم اهتدا به حق است و اما عکس آن را که هر کس دارای اهتدا به حق است باید بتواند دیگران را هم به حق هدایت کند، و خلاصه باید امام باشد، هنوز بیان نکردیم.

در آیه شریفه «ووهبنا له إسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین * و زکریا و یحیی و عیسی و ایلیاس کل من الصالحین * و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین * و من آبائهم و ذریاتهم و إخوانهم واجتبیانهم و هدیناهم إلی صراط مستقیم * ذلک هدی الله یتبعه من یشاء من عباده و لو أشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون * أولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة فین یکفر بها هؤلاء



شخصی از یکی

از استادان ما

پرسید به چه

بیانی این آیه

دلالت بر عصمت

امام دارد و او

در جواب فرمود:

«مردم به حکم

عقل از یکی

از چهار قسم

بیرون نیستند

و قسم پنجمی

هم برای این

تقسیم نیست.

یا در تمامی عمر

ظالم‌اند. یا در

تمامی عمر ظالم

نیستند. یا در اول

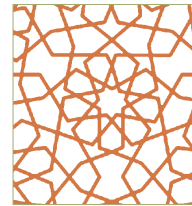
عمر ظالم و در

آخر توبه‌کارند.

و یا برعکس، در

اول صالح و در

آخر ظالم‌اند



امامت بعد از حضرت ابراهیم (ع) در فرزندان او خواهد بود و جمله «خدا یا در ذریه ام نیز بگذار که فرمود عهد من به ستمکاران نمی رسد» هم اشاره ای بدین معنا دارد. چون ابراهیم از خدا خواست امامت را در بعضی از ذریه اش قرار دهد، نه در همه. و جوابش داده شد

فقد و کلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین * أولئک الذین هدی الله فیهداهم اقتده» (انعام/ آیه ۹۰ - ۸۴) هم این ملازمه نیامده، بلکه تنها اهتدا به حق آمده، بدون اینکه هدایت غیر به حق را هم آورده باشد.

اینک برای اطمینان خاطر خواننده عزیز، ترجمه آیات را می آوریم تا خود به دقت در آن تدبیر کند: «ما اسحاق و یعقوب را به ابراهیم (ع) دادیم، و همه ایشان را هدایت کردیم. نوح را هم قبلاً هدایت کرده بودیم. همچنین، از ذریه داود و سلیمان و ایوب، و یوسف و موسی، و هارون را، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم * و نیز زکریا، و یحیی، و عیسی و الیاس را که همه از صالحان بودند، و نیز اسماعیل و یسع، و یونس، و لوط را که هر یک را بر عالمیان برتری دادیم * نیز از پدران ایشان و ذریاتشان، و برادرانشان، که علاوه بر هدایت و برتری دادیم و هدایت به سوی صراط مستقیم ارزانی داشتیم. این هدایت، هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن هدایت می کند و اگر بندگانش شرک بورزند، اجر کارهایی که می کنند حبط خواهد شد * و این ها همان هاینده که کتاب و حکم و نبوتشان دادیم. پس اگر قوم تو به قرآن و هدایت کفر بورزند، مردمی دیگر را موکل بر آن کرده ایم که هرگز به آن کفر نمی ورزند * و آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده. پس به هدایتشان اقتدا کن».

به طوری که ملاحظه می کنید، در این آیات برای جمع کثیری از انبیا اهتدا به حق را اثبات کرده، ولی هدایت دیگران را به حق اثبات نکرده، و در آن سکوت کرده است.

و از سیاق این آیات، به طوری که ملاحظه می کنید، بر می آید که هدایت انبیا (علیهم السلام) چیزی است که وضع آن تغییر و تخلف نمی پذیرد و این هدایت بعد از رسول خدا (ص) هم، همچنان در امتش هست و از میان امتش برداشته نمی شود، بلکه در میان امت او، آنان که از ذریه ابراهیم (ع) هستند، همواره این هدایت را در اختیار دارند، چون از آیه شریفه «و إذ قال ابراهیم لأبیه و قومه إننی براء مما تعبدون * إلا الذی فطرنی فإنه سیهدین * و جعلنا کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون»: «چون ابراهیم به پدرش و قومش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم، تنها آن کس را می پرستم که

مرا بیافرید، و به زودی هدایت می کند، و خداوند آن هدایت را کلمه ای باقی در عقب ابراهیم قرار داد، باشد که به سوی خدا بازگردند» (زخرف/ آیه ۲۸). بر می آید که ابراهیم دو مطلب را اعلام کرد؛ یکی بیزاریش را از بت پرستی در آن حال، و یکی داشتن آن هدایت را در آینده.

و این هدایت، هدایت به امر خداست و هدایت حق است، نه هدایت به معنای راهنمایی، که سروکارش با نظر و اعتبار است. چون ابراهیم (ع) در آن ساعت که این سخن را می گفت، هدایت به معنای راهنمایی را دارا بود، چون داشت از بت پرستی بیزار می جست و یکتا پرستی خود را اعلام می کرد. پس آن هدایتی که خدا خبر داد به زودی به وی می دهد، هدایتی دیگر است. و خدا هم خبر داد که هدایت به این معنا را کلمه ای باقی در دودمان او قرار می دهد. و این مورد یکی از مواردی است که قرآن کریم لفظ کلمه را بر یک حقیقت خارجی اطلاق کرده، نه بر سخن. همچنان که آیه «و الیمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها»: کلمة تقوی را لازم لاینفک آنان کرد، و ایشان از سایرین سزاوارتر بدان بودند (فتح/ آیه ۲۶). مورد دوم این اطلاق است.

از آنچه گذشت این معنا روشن گردید که امامت بعد از حضرت ابراهیم (ع) در فرزندان او خواهد بود و جمله «خدا یا در ذریه ام نیز بگذار که فرمود عهد من به ستمکاران نمی رسد» هم اشاره ای بدین معنا دارد. چون ابراهیم از خدا خواست امامت را در بعضی از ذریه اش قرار دهد، نه در همه. و جوابش داده شد که در همین بعض هم به ستمگران از فرزندانش نمی رسد و پرواضح است که همه فرزندان ابراهیم و نسل وی ستمگر نبوده اند تا نرسیدن عهد به ستمگران معنایش این باشد که هیچ یک از فرزندان ابراهیم عهد امامت را نائل نشوند. پس این پاسخی که خداوند به درخواست او داد، در حقیقت اجابت او بوده، اما با بیان اینکه امامت عهدی است و عهد خدای تعالی به ستمگران نمی رسد. «لا ینال عهد الظالمین». در این تعبیر اشاره ای است به اینکه ستمگران در نهایت درجه دوری از ساحت عهدی الهی هستند، پس این جمله استعاره ای است به کنایه.

عزیزان برای مطالعه کامل موضوع می توانند به ترجمه میزان جلد اول مراجعه کنند.